

زینب سید میرزایی

نکالیند

گاهی اوقات دلم برای یک تکه آسمان تنگ می‌شود.
و بعضی وقت‌ها، دلم لک می‌زند برای نسیمی که از سمت و سوی او بوزد.
خیلی وقت‌ها از غروب دلم می‌گیرد، و تشنه یک جرعه خورشید می‌شوم.
شما چطور؟

وقتی دلتان برای آسمان تنگ می‌شود و به هوای نسیمی از سمت و سوی او بی‌قرار می‌شوید؛ یا وقتی از غروبی غمگین دلگیر می‌شوید، چه می‌کنید؟
من که می‌روم بالای بام دلم و یک تکه آسمان قرض می‌گیرم و آن‌را تماشای می‌کنم
همانجا نسیمی می‌وزد که می‌گویند؟ فرصت‌های الهی است که باید آن‌را بدست آوریم.
و من خودم را در معرض آن قرار می‌دهم.
وقتی از به خون نشستن خورشید دلم می‌گیرد، او را به دلم دعوت می‌کنم تا میهمان همیشگی وجودم باشد.
دستی به سروصورت خون آلودش می‌کشم، خورشید که به دلم می‌آید همه جانم پر از نور می‌شود. آب و هوای وجودم آفتابی می‌شود.
آن موقع تیش قلم رنگی از لیختن دارد.
من به آسمان نسیم و خورشید معتقدم - شما چطور؟

مقدادی

دردام افسوس

بعد از ظهر یکی از روزهای سرد پاییزی بود و
پیاده‌روها پر از آدم‌هایی که با بی‌تفاوتی از
کنار هم می‌گذشتند. تند بادی که ساعتی
پیش وزیدن گرفته بود، در میان
شاخسارهای نیمه عربیان درختان
می‌پیچید و بر تن برگ‌های زرد و
نارنجی راه می‌جست.

همه عابران در میان شال‌ها و یا
پالتوهای ضخیمی پناه برده بودند، تا
شاید اینچنین از سوز و سرمای شدید
آن روز در امان باشند؛ همه عابران
مگر...

مرد میانسالی که با هجوم
باد، موهایش ژولیده و درهم
می‌نمود، دل گرفته‌تر از آسمان
به آرامی از کنار درختان لب
جوی و فارغ از هیاهوی
اطراف، رو به مقصدی نامعلوم درگزر بود.

بر ساحل چشمانش هنوز با ابرهای تیره آسمان نم‌نمی‌آغاز
شده بود.

در آسمان صدای رعد و برق برخاست و در ذهن او همانند آن
برق اتفاق‌های چند ساعت قبل مرور شد...

□□□

وقتی از بعضی دوستان شنیدم که استاد چندین ساله‌ام در بستر
بیماری افتاده است و شاید چند روزی از زندگانش نمانده باشد،
نگران و ناراحت تصمیم گرفتم به ملاقاتش بروم تا شاید به این
ترتیب کمی از حقی که بر گردنم داشت را ادا کنم.

روزی که بر بالینش نشستم از آن جذبه و نفوذی که همیشه در
چشمهایش موج می‌زد، هیچ نمانده بود. با گذر ایام به موجودی
تکیده و لاغر در بستر بیماری تبدیل شده بود.

از دیدنم خوشحال شد، ولی قدرت نگه داشتن لیختنش را
حتی به مدت چند ثانیه بر لبانش نداشت، با سختی بسیاری شروع
به صحبت کرد؛ از مباحثی می‌گفت که سالها در زیر لایه‌های گچ و
روبروی تخته سیاه، رو در روی ماگفته و نوشته بود، اما اینبار با
زبانی متفاوت و در مفهومی دیگر از رموز کوچک و باریکی پرده بر
می‌داشت که شاید در کوچه پس کوچه‌های مباحث
«دیفرانسیل» (۲) هم نگفته بود، اما در حیات معنوی آدمی نقش
تعیین‌کننده‌ای دارند.

از «منحنی‌ها» (۳) و «توابعی» (۴) طولانی که هر کس در



زندگانش ناگزیر است،

از فرار و نشیب آن‌ها عبور کند، تا شاید لحظه‌ای در

محدوده نقطه «عطفی» (۵) شادی را تجربه نماید و مهمترین
مصادیق آن را «منحنی‌ها» و «خطوط شکسته» (۶) چهارش بر
می‌شمرد.

می‌گفت: اگر «مجهولات» (۷) زندگیم را در گستره معلومات
آسمانی می‌یافتم، هیچگاه مثل الآن «حذ» (۸) من به سمت «نقطه
صفر» (۹) میل نمی‌کرد بلکه به یقین سوی «بی‌نهایت» (۱۰) زیبا
پرواز می‌کردم. اگر در گیرودار «معادلات یک مجهولی» (۱۱) و در
«سیطره جبر» (۱۲) و «احتمالات» (۱۳) به «شیب» (۱۴) و پرتگاه
گناه آلوده نمی‌شدم و در «محور اصلی» (۱۵) زندگانی معنوی گام
می‌نهادم هیچگاه در گرداب «نامعادله‌ی» (۱۶) بدون پاسخ
نمی‌افتادم.

- پسرم! شاید در قانون «تالش» (۱۷) «تشابه» (۱۸) «دو
مثلث» (۱۹) به تساوی آنها بیانجامد اما بدان که در شاهراه زندگی
هیچ گاه به دلم تشابهات و شبهات نیست، چرا که روزگاری چون من
خواهی داشت آن روز برایم از حد شکسته‌ها و پشت‌پا زدن‌هایش
می‌گفت که سرانجامی جز سقوطهای توانمند نداشت.

اواز زوایای زندگیش پرده بر می‌داشت اما در پیش همچونی
غافل! ولی هر چه بود تسلا دل غمین او و تلنگری به قلب یخ
زده من بود.

هو قائلها

و من وراثتم برزخ الی یوم یبصرون»

□□□

مرد همچنان آرام قدم بر می‌داشت، نه سرما به وجودش رخنه
می‌کرد و نه از زوزه باد می‌هراسید و دلش همچون ستاره مغرب که
در لاچورد آسمان پدیدار شده بود، درخشیدنی آغاز کرد. نوایی آشنا
به گوشش می‌رسید:

«الله اکبر... اشهد ان لا اله الا الله... اشهد ان محمدا رسول
الله... لا اله الا الله» گلدسته‌های بلندی که چراغهایی با نور سبز قد
برافراشته بودند. بُراده‌های دل او را به سمت خود جذب می‌کرد با
آنکه در ابتدای راه بی هدف و پیریشان بود، اما دیگر به خوبی
می‌دانست که چه چیزی انتظارش را می‌کشد. با همان چشمهای
خیس و دلی که پر از بیم و امید بود، راهی ملاقات دوست شد.

پی نوشت‌ها:

۱- این داستان برگرفته از واقعیت است

۲- ۴، ۳، ۲ از مباحث هندسه، ۸، ۷، ۶، ۵، ۴، ۳، ۲ از مباحث هندسه

۳- مباحث جبر و ریاضی

۴- ۲۰، ۱۹، ۱۸، ۱۷ از مباحث هندسه

۲۱- سورة مومنون / آیه ۱۰۰